

## فشریح چند شعر از «شیرین و خسرو» و «امیر خسرو»

در سال ۱۹۶۱ میلادی منظومه پراج شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی (۶۵۱ - ۷۲۵ هـ) علیه‌الرحمه‌را اداره نشریات ادبیات خاور در مسکو بطبع رسانید که قطعاً اقدامیست درخور قدردانی و خوشوقتی و از این اقدام نوع پرورانه باید تشکر کرد و همچنین و بخصوص از مصحح فاضل و محترم آن آقای غضنفر علی بوف بسهم خود بسی ممنون بود که تا حد امکان در این کار صمیمانه کوشیده‌اند.

باری در پایان این نشریه ضمیمه‌ای انتقادی با مقدمه‌ای بقلم مصحح نامبرده دیده میشود که مورد نظر نگارنده است و میخواهد نکته‌ای چند درباره برخی از مطالب آن با اطلاع برساند.

مصحح دانشمند محترم با دقت و حسن نیتی هرچه تمامتر باین کار اقدام کرده‌اند ولی در متن انتقادی ایشان عده‌ای از ایات بی‌معنی یا مشکل و معقد تشخیص داده شده در صورتیکه این نظر در همه آنها صادق نیست و با دقت و توجه بیشتری مطلب واضح و روشن و اشکال برطرف میگردد.

البته این اشکال از اینجا پیش آمده است که از طرفی نسخه‌ها صحیح با خوانا نبوده و از طرف دیگر هر شاعر را زبان و اصطلاحاتی خاص بخود اوست و ناچار برای درک و فهم اشعار و مضامینش باید بآن زبان و اصطلاحات آشنا شد و حتی این آشنائی گاهی کمال لزوم را دارد.

ضمناً ناگفته نماند که با آنکه مصحح دانشمند گرامی آن منظومه باین نکته توجه داشته‌اند و حتی متذکر هم هستند ولی مناسفانه نمیدانم چرا در مواردی بنکته حساس و اصلی بر نخورده التفات فرموده‌اند. در هر حال نگارنده چون بیرخی از موارد اشکال و انتقاد ایشان برخوردار بوده و توجه جسته‌است برای مزید فایده، با تقدیم عرض معذرت، نظر خود را در آن موارد مینگارد:

۱ - بگام کبک یاد آوردی از یار  
بگریش غرق خون گشتی چو منقار  
(شعر ۱۷۹۱)

مصرع دوم شعر بالا را بصورت :

« بگریه غرق خون گشتی چو منقار » هم نوشته اند .  
« گریش را باید اسم مصدر شینی از گریستن و بمعنی گریه گرفت  
چون « نالش » که اسم مصدر شینی از نالیدن و بمعنی ناله است چنانکه  
لرزش و لرزه و پذیرش و پذیره و پرسش و پرسه و رنجش و رنجه از این  
قبیل است .

باری مصحح محترم در بیت فوق با رباط معنای مصرع دوم با مصرع  
اول اشکال کرده اند در صورتیکه ارتباط آن چندان پیچیده نیست و در آن  
شاعر میخواهد بگوید که عاشق (یعنی فرهاد) با دیدن خرامیدن یا گام برداری  
کبک بیاد یار و گریه می افتاد و برنگ منقار خون میگریست .

۲ - شاید خواب پیش ابلهان گفت

که نیک و بد بیند هر چه شکفت

(شعر ۲۰۹۷)

در این بیت اگر شکفتن و شکافتن خواب را بمعنی تعبیر و تفسیر خواب  
و باز کردن آن بگیریم که بی مناسبت نیست معنی روشن میشود و بقیاضوری  
است که خود مصحح محترم توجه فرموده اند .

۳ - شدند از تیر یکدیگر نشانه

(شعر ۶۷۷)

از معانی آماج در لغت نشانه تیر است، همچنین ۱ فرسنگ که ۲۵۰ ذرع

باشد و آماج گیری و مقدار مسافتی که بین شخص هدف گیرنده و هدف وجود  
دارد چنانکه از شعر زیر که از فرخی سیستانی است دو معنی اخیر را میتوان  
استنباط کرد :

(دیوان فرخی چاپ عبدالرسولی ص ۱۴۲۹۷)

آماج تو از بست بود تا که به پنجاب

پر تاب تو از بلخ بود تا بفسطین

و کلمه «وار» از ادات لیانت است و بنا بگفته صاحب برهان ناطع

بمعنی مقدار هم آمده است و در چهار مقاله عروضی (ص ۳۵ و ۳۴) این  
عبارت دیده میشود :

« چون مأمون ببیت العروس بیامد خانه‌ای دید مجبص و منقش . . .  
 خانه واری حصیر از شوشه زر کشیده ، افکنده . »  
 و باز در کتاب نفایس الفنون ( ص ۱۹۶ ج اول ) در ترجمه مثل  
 « جری المذکیات غلاء » آمده :

« رفتن اسب مذکی تیروارها باشد رفتن اسبان دیگر یک تیروار »  
 که در آن غلاء جمع غلوه را ( غلوه بمعنی مقدار یک تیرانداز و مسافت یک  
 تیر پرتاب است ) بکلمه تیروارها ترجمه کرده است .  
 بنا بر آنچه گذشت معنی شعر چنین میشود :

« هر دو هدف تیر عشق یکدیگر شدند چه فاصله آنها باندازه‌ای بود  
 که برای آماج گیری لزوم دارد و هر دو در تیررس یکدیگر قرار داشتند . »  
**۴- دورویه کاسه بیدقها نهاده دو نیمه رخ شده سرها فتاده**  
 ( شعر ۹۴۱ )

در این شعر با توجه باشعار پیش و پس آن معنی واضح است که در میدان  
 جنگ که بصفحه شطرنج تشبیه شده کاسه سرها از دو طرف بمنزله بیدقها  
 و پیاده‌های شطرنج و سرهام از دو جانب بمشابه رخهای آن صفحه از شطرنج  
 است و دورویه را بدو طرف باید معنی کرد . توضیحاً باید در نظر داشت که  
 فاعل فعل « شده » در مصرع دوم سرها فتاده میباشد نه دو نیمه رخ .

#### ۵- خرد گشتش پریشان آه برداشت

خرد را جمله کرد و راه برداشت

( شعر ۹۴۴ )

بنظر نگارنده اشکال در فهم شعر بالا این بوده که کلمه « جمله »  
 باجیم منقوطة تحتانی را بفلط « جمله » باحاء مهمله خوانده‌اند و جمله فاقد  
 معنی شده در صورتیکه اگر جمله خوانده شود معنی درست میشود و چنانکه  
 معلوم است « جمله کردن » بمعنی جمع کردن در مقابل پریشان گشتن است و  
 نظر بشعر پیش از آن که اینست :

#### چو خود را در تزلزل دید بهرام

بیرد آن زلزله از جانش آرام

حاصل معنی چنین میشود که بهرام چوبینه رقیب خسرو پرویز چون  
 خود را در تزلزل دید آرام از جانش برخاست و پریشان خاطر شد و باناسف  
 افکار پریشان خویش را جمله کرد و آنها را جمع و متمرکز ساخته فرار  
 اختیار کرد .

۶- لبی کزوی کشاید دل فقاعی بمی باز آید و یادر سماعی

ما قبل وما بعد این شعر چنین است :

شعر ۱۰۴۳

دو چیز افزون کند در عاشق آتش

شراب جان نواز و نغمه خوش

لبی کزدی کشاید دل فقاعی

بمی باز آید و یا در سماعی

چو این هرسه بمعنی جز یکی نیست

می از بامی در آمیزی شکی نیست

وفقاع گشودن کنایه ازلاف زدن و تفاخر کردن و نازش نمودن است

( برهان قاطع ذیل همین کلمه ) و باز آمدن در اینجا بخاطر آمدن و بخاطر

رسیدن را میرساند و معنی شعر چنین میشود :

« لبی که مایه لاف و تفاخر و نازش و در نتیجه مورد تعلق و تعشق است

در اثر شراب و یا شنیدن آواز سماع بخاطر میگذرد چه هر یک از این سه

موضوع بعلت شباهت یا یگانگی یزد آور دیگر است . »

۷- کنی سنگین دل اذدر سینه تنگ

کشی دستی بهنجار از ته سنگ

( شعر ۱۴۴۳ )

سنگین در این بیت بمعنی منین و استوار است و هنجار بمعنای قانون

و قاعده و «ته» باصطلاح امیر خسرو علیه الرحمه معنی تحت و زیر دارد و مقصود

گوینده با توجه بمضامین اشعار پیش از آن اینست :

در سینه تنگ خود دل را محکم و استوار و سخت کنی و دست خود را

مطابق قانون و عاقلانه از زیر سنگ این گرفتاری در آوری .

۸- ولیکن رخت چون جنبد ز بالا

پسای خود رود بر دزد کالا

( شعر ۱۸۳۲ )

رخت بمعنی بار و بینه و سامان هم آمده است و بالا بمعنی فراز هر چیز

و اسبهم ذکر شده و جنبیدن رخت از بالا جدا شدن و سست گشتن آن از بالای

بار است و بالنتیجه می افتد و خود بخود در دسترس دزد کالا قرار میگیرد و ضمناً

معنی شعر روشن شد .

۹- چو گیران میکنی بر من جفائی  
ترا یارب ! که مهری نیست جامی

(شعر ۲۴۹۸)

در شعر فوق «ترا یارب» جمله ایست معترضه و بمعنی خدایا پناه میبرم  
بتو جمله بعد یعنی «مهری نیست جامی» یعنی بکلی مهر و محبت معدوم شده است  
و جامی وجود ندارد و حاصل معنی با توجه بمطالب پیش از آن اینست که شیرین  
خطاب بشب کرده میگوید: «تو ای شب» مانند بددینان بر من جفا میرانی و از  
دست تو پناه بخدا میبرم که مهر و محبت بکلی از بین رفته و در جامی یافت  
نمیشود.

۱۰- چو شیرماده جست از زلف زنجیر

کند گلگونه ایک از خون زنجیر

(شعر ۳۰۰۴)

جست را بضم اول از مصدر جستن بمعنی یافتن باید خواند و بتشبیه اضمار  
زلف بزنجیر تشبیه شده است و **گلگونه** بمعنی غازه و سرخی زنانست که امروزه  
سرخاب خوانند و در نتیجه معنی شعر اینست:

زن شیر صفتی که زلفی چون زنجیر یافته سرخاب رخ و سرخی رخسار را  
از خون شکار و زنجیر (عاشق دلباخته) تهیه میکنند.

۱۱- مغ همسایه کز رفتی فسانه است

کلوخ انداز گنجشگان خانه است

(شعر ۳۰۶۵)

یکی از معانی **کلوخ انداز** را صاحب برهان قاطع سیر و گشت و  
شرا بخوری و عیش و عشرتی شمرده که در آخرهای ماه شعبان (قبل از ماه روزه)  
کنند که آنرا کلوخ اندازان هم میگویند و معنای شعر با توجه باشعار پیش که  
گوید زندگی بیدوام است و همه چیز در معرض فساد و نابودست چنین  
میشود:

مغ همسایه با همه شهرتش در رندی وسیله خوشی و عیش قبل از ایام روزه  
گنجشگان خانه است و در معرض فنا و نابودست.

۱۲- تو بر دریا کلوخ انداز داری

اگر صیدی کنی پرواز داری

(شعر ۱۶۹۸)

کلوخ اندازد در اینجا بمعنی مطلق عیش و عشرتست و شاعر در این شعر بخود بالیده و خویشتر را مخاطب ساخته گوید:

در یامایه خوشی و عیش و عشرت تست و اگر در آن صیدی کنی و چیزی بدست آوری میتوانی پیر و از خود را بیرون افکنی.

۱۳- تننده در عمل بهتر ز جولاه

از آن معنی که این راهست و آن چاه

(شعر ۱۶۹۸)

در برهان قاطع یکی از معنیهاییکه برای کلمه جولاه آورده خارپشت بزرگست که قنقد جبللی باشد و آن را در عربی دلدل و دلدول خوانند و در فارسی بآن خار پشت کوهی هم گفته اند و نزاری قهرستانی بدین معنی سروده است :

گرچه دارد ز اعراض جهول

سینه پر پیر طعنه چون جولاه

در هر حال اگر جولاه را بمعنی جولاه یعنی خارپشت بزرگ که خود را در هنگام خطر جمع میکند و محبوس میسازد بگیریم و با توجه باینکه تننده بمعنی عنکبوتست شعر را شاید بتوان اینگونه معنی کرد : عنکبوت از خارپشت بزرگ در عمل بهتر است چه برای خود آنها، عمل یکی راهست و عمل دیگری چاه .

۱۴- درون چون بیش باشد آسیا سنگ

به پیکان چون کند با آسیا جنگ

(شعر ۶۵۳)

تصدیق باید کرد که حذف کلماتی چند در این شعر آنرا دارای تعقید کرده است و بنظر نگارنده « به پیکان » متعلق است بمصرع اول و فاعل فعل « کند جنگ » ضمیر مخدوفیست که بکلمه پیکان بر میگردد نه آسیا سنگ و این تر کیب بمعنی نسبت پیکان و از پیکان میباشد چنانکه میتوانیم عوض « به پیکان » « ز پیکان » بخوانیم در هر حال معنای شعر چنین میشود:

« آسیا سنگ را نسبت به پیکان چون درون بیش و بر تر باشد (یعنی سخت تر) پیکان سنگ تراشی چگونه میتواند با آن جنگ کند و از عهد بر آید و آنرا بترساند »

علاوه بر اینها نسبت بلغتهائی که مصحح محترم مدعی شده اند در کتب

لغت نیست توجه ایشانرا بچند مورد جلب میکنم و فعلا بگفته‌های خود خاتمه میدهم .

الف- کلمه آزار را تصور فرموده‌اند که بمعنی زاری یا ناله زار است در صورتیکه این طور نیست و همان معنی خود کلمه یعنی ناراحتی و اذیت را میدهد و در شاهد مثال ایشان که اینست :

طرب را باز نو شد روز بازار

قدح خندان و ابریشم در آزار

ناراحتی ابریشم اشاره بحرکت او تا سازاست که از ابریشم تهیه میشده و در نتیجه اشاره بوجود موسیقی است .

ب- اشکنه را به غمزه و غنج معنی کرده‌اند در صورتیکه صاحب برهان قاطع گوید :

«..... و بمعنی چین و شکن اندام نیز آمده است.»

ج- کلمه «پرگم» بضم کاف فارسی را پرگم بفتح کاف تازی خوانده‌اند که اشتباه است و شاهد مثال ایشان این شعر است :

من از دل دارم این عم نزدلارام

که هرغ ازدانه پرگم شدنه ازدام

و پرگم بمعنی پرنده است که محققاً پرگم آن معنی را نمیرساند و السلام .

تهران ۱۳۴۱/۷/۱۰

## مرد راه

نه هر که راه دید در راه برفت و نه هر که رفت به مقصد رسید ؛  
بس کس که شنید و ندید و بس کس که دید و نشناخت و بس کس که  
شناخت و نیافت .

از : «کشف الاسرار و عدة الابرار»